طالخونچه و صاحب بن عباد

شریعت، محمدجواد

در شماره 201(تیرماه سال 1382) کیهان از سیدمصطفی مجرد باعنوان «صاحب‏بن عباد؛ دانشمندی سیاستمدار» چاپ شد که ازجمله بحثی بود درباره زادگاه وی «طالخونچه» که در شماره 207 جوابیه‏ای از محمدعلی جعفریان ذیل «صاحب‏بن عباد؛ طالقانی یا اصفهانی؟» آمده است.

اکنون سومین نوشتار در این باب که حاوی اطلاعات و دریافت‏های تازه‏ای است نسبت به دو مقاله قبلی درباره طالقان و طالخونچه از دکتر محمدجواد شریعت تقدیم می‏شود.

دوست عزیز و دانشور ما جناب آقای محمدعلی جعفریان که از آثار فاضلانه ایشان بسیار بهره‏مند شده‏ایم، در شماره 207 مجله کیهان فرهنگی، در مقاله‏ای انتقادی به آنچه آقای سیدمصطفی مجرد در شماره 201 همان مجله راجع به صاحب‏بن عباد و قریه طالخونچه (که اکنون تبدیل به شهرستان شده است) نوشته بوده‏اند (و من توفیق دسترسی به آن ترا نیافتم) ایرادهایی گرفته‏اند که به‏نظر قاصر این بنده هیچ مدان، جای تأمل دارد. و بنده سعی می‏کنم در این مقاله، رافع شبه‏های موجود باشم. سال‏ها پیش از این، زنده‏یاد احمد بهمنیار؛ استاد دانشمند و پرآوازه که خدایش غریق رحمت خود فرماید، کتاب مفصلی درباره زندگی و آثار صاحب‏بن عباد نوشت و جزو سلسله انتشارات دانشگاه تهران به‏چاپ رسید و درآن کتاب، زادگاه صاحب‏بن عباد، قریه طالخونچه اصفهان ذکر شده است که گویا آقایان سید مصطفی مجرد و محمدعلی جعفریان هیچکدام آن کتاب را ندیده‏اند، زیرا به‏طوری که از مقاله انتقادی جناب جعفریان برمی‏آید جزو م‏آخذ هیچکدام ذکری از آن کتاب به‏میان نیامده است.

قابل ذکر است که در زمان قدیم در ایران، سه طالقان وجود داشته است. یکی طالقان خراسان که موءلف «حدودالعالم» محل آن‏را میان طخارستان و ختلان و در سرحد گوزکانان، و یاقوت در «معجم‏البلدان» بین بلخ و مروالرود یاد می‏کند. اصطخری گوید: «بزرگترین شهرستان طخارستان طالقان است؛ این شهرستان در زمین همواری واقع شده و فاصله آن تا کوه یک‏تیر پرتاب است، نهری بزرگ و باغ‏های بسیار دارد وبه اندازه ثلث بلخ باشد.گروهی از فضلا بدان انتساب دارند. این همان طالقان است که در شاهنامه فردوسی از آن سخن به‏میان آمده است:

سوی طالقان آمد و مرورود

سپهرش همی داد گفتی درود

دگر طالقان شهر تافاریاب

همیدون به بخش اندرون فاریاب

سوی طالقان آمد و مرورود

جهان پرشد از ناله نای‏و رود

اصولاً پادشاهان این ناحیه لقب (طالقان) داشتند. در این ناحیه، نوعی پارچه ابریشمی تولید شده است که آن‏را طالقانی یا اللبودالطالقانیه می‏نامیدند. از افراد منسوب به این طالقان، یکی ابواسحاق‏بن اسماعیل، محدث معروف خراسانی است که ساکن بغداد بود. دیگری ابوبکر سعیدبن یعقوب از محدثین خراسانی است و از نزدیکان احمد حنبل است، دیگری، ابوالحسن علی‏بن المفضل، صاحب «رساله الامثال البغدادیه» است. و دیگری ابومحمد محمودبن خداش طالقانی، محدث ساکن بغداد است. طالقان دوم شهرستانی است که از شمال و مشرق محدود است به مازندران، و از جنوب به ساوجبلاغ و از مغرب به قزوین که ناحیه‏ای است کوهستانی وقسمت مهم آن در دره شاهرود واقع شده است، این طالقان را در قدیم صالقان‏ری و در ازمنه جدیده طالقان قزوین نامیده‏اند. از این طالقان است ابوالخیر احمدبن اسماعیل یوسف طالقانی واعظ، که از دوستان سمعانی صاحب کتاب «الانساب» است و سمعانی در کتاب خود، او را دوست و همشاگردی خود می‏داند و از او به نیکی یاد می‏کند. دیگری ابوعبدالله سیدی طالقانی است که سمعانی او را از طالقان ری می‏داند و می‏گوید: او از کبار مشایخ و بزرگان علم حدیث بوده است؛ و ابوعبدالرحمن سُلمی او را از بزرگان صوفیه می‏داند.

شخص دیگری که سمعانی در کتاب «الانساب» خود نام می‏برد و چنین وانمود می‏کند که از اهالی طالقان ری است، ابوالحسن عبادبن عباس بن عباد طالقانی است که پدر صاحب بن عباد بوده. سمعانی می‏گوید: ابوالعلا احمدبن محمد بن فضل حافظ به زبان خود در اصفهان از قول محمدبن طاهر مقدسی حافظ به من گفت که کتابی از تألیفات ابوالحسن عبادبن اسماعیل طالقانی پدر صاحب اسماعیل‏بن‏عباد در شهرری دیدم درباره احکام قرآن.

سومین طالقان، طالقان جی است، توضیح آن که نام قدیم یا لقب قدیم شهر اصفهان جی بوده است (رجوع کنید به معجم‏البلدان ج 2 ص 202 چاپ دارالکتب العربی- بیروت) این بنا بر بعضی م‏آخذ قدیم من جمله «معجم‏البلدان» اطلاق جزء بر کل بوده است، به این معنی که جی قسمتی از اصفهان بوده است و قسمت دیگر آن «یهودیه» بوده است که از «جی» بزرگتر بوده، اما ناحیه جی (که در زبان فارسی باستان در زمان هخامنشیان به آن «گی» می‏گفته‏اند) آبادتر بوده است و دهات منسوب به آن به تعداد روزهای سال بوده است.

طالقان جی همان است که اکنون «طالخونچه» نام دارد و از نظر تبدیل حروف به یکدیگر، طبق قواعد زبانشناسی، هیچ مانعی در تبدیل طالقان جی به طالخونچه وجود ندارد، تبدیل طالقان به طالقون «بنابر تبدیل الف به (واو) قبل از حرف (ن) که در زبان فارسی جریان دارد، و در لغت‏نامه‏ها و معجم‏های مکان‏ها که همه طالقون را به (طالقان) ارجاع داده‏اند؛ عادی است. تبدیل حرف «قاف» به «خ» نیز فراوان است: یقه (یخه) چقماق (چخماخ) ذقن (زنخ) تاق (تاخ). تبدیل «جی» به «چه» نیز فراوان است و در متون قدیم اغلب به جای «چه» (جی) آمده است (رجوع کنید به کتاب‏هایی از قبیل «ترجمان‏البلاغه» و «تفسیر سورآبادی» و «الابنیه» و «ذخیره خوارزمشاهی» و...)اما خود کلمه (طالقان) معرب (تالأَن) یا (تارگان) است که «تار» در این ترکیب به معنی و مبدل (دار) به معنی درخت (عموماً) و سپیدار (خصوصاً) است و «گان» پسوند مکان است، بنابراین، طالقان به شهر یا دهی گفته می‏شود که دارای درخت‏های زیاد یا دارای درخت سپیدار زیاد باشد.

استاد دانشمند اصفهانی جناب آقای محمد مهریار در کتاب «فرهنگ جامع نام‏ها و آبادی‏های کهن اصفهان» که به تازگی منتشر کرده‏اند، ذیل نام «تالخونچه» مرقوم فرموده‏اند: «تالخونچه» که امروز برخی به غلط آن را «طالخونچه» می‏نویسند و بی‏شک درست نیست... اما در چندین عبارت بعد چنین مرقوم فرموده‏اند: با دقت در این واژه می‏بینیم که از دو جزء «طال» معادل «تال» و «قان» معادل «کان» قدس سره‏کذا ]ترکیب یافته است. اما در مورد واژه «طال» بی‏شک اصل آن (تار) است به حکم این که حرف (ل) و (ر) در زبان پهلوی دارای یک علامت بوده است. بنابراین کلمه (طال) تلفظ دیگری از واژه (طار) است و طار معادل (تار) است که معنی آن بر ما واضح است. و جزء دوم همان پسوند (گان) که در تعریب به صورت (قان) درآمده است. بنابراین، طالقان همان (تارگان) یعنی جایی که (تار) بدان منسوب است. و (تار) معادل (دار) است به معنی درخت، اتفاقاً با واژه (طار) معادل (تار) محل‏های بسیاری در اطراف کشور آمده است مثل طار (نطنز و گنبدکاووس) و طاران (سراب) و غیره. ولی ظاهراً طالقان معرب تالأَن است...

بنابر آنچه استاد دانشمند پس از اظهارنظر اول خود آورده‏اند، معلوم می‏شود که طالقان معرب است و در تعریب حرف (ط) به جای (ت) می‏آید. از طرف دیگر، بسیاری از لغات فارسی با حرف (ط) به جای (ت) نوشته می‏شوند، مانند طپانچه، طهران، طپیدن، طوس و مانند آنها و خود استاد نیز (طار) را معادل (تار) می‏دانند نه معرب آن. بنابراین، نوشتن طالخونچه با حرف (ط) اشتباه نیست و اگر کسی اعتراض کند که جمع حرف (ط) با (چ) که از چهار حرف مخصوص فارسی است جایز نیست، در پاسخ او باید به کلمات (طپیدن) و (طپانچه) اشاره کرد.

بدون شک «طالقان» معرب (تارگان) است زیرا در کلماتی مانند طبرستان (تبرستان) و طنجه (تنگه) حرف «ت» به «ط» تبدیل شده و در کلماتی مانند ابتهال (ابتهار) اثلم (اثرم) هدیل (هدیر) حرف«ر» به «ل» تبدیل شده و در کلماتی مانند دهقان (دهگان) خانقاه (خانگاه) قصار (گازر) دانق (دانگ) حرف «گ» به «ق» تبدیل شده است.

اما آنچه در یکی از روزنامه‏ها (گویا روزنامه ایران) نوشته شده است که طالخونچه در اصل طالقانچه یعنی طالقان کوچک است، کاملا نادرست است و درست آن این است که در مقابل طالقان خراسان و طالقان ری، در ناحیه اصفهان طالقان جی وجود دارد.

و در همان روزنامه آمده است که پس از کشتار هلاکوخان در مراکز اسماعیلیه، طالقانچه به صورت طالقان‏خونی و طالخونی درآمد، که آن هم نادرست است و طالخونچه در گفتار عوام و به صورت مختصر به صورت طالخونی درآمده است. البته بعضی عقیده دارند که «ی» در آخر طالخونی جانشین «جی» یا «چی» است که شباهتی به «چی» علامت نسبت ترکی داردقدس سره‏مثل گاری‏چی و درشکه‏چی و...[.

تا اینجا مشخص شد که در ایران، سه طالقان وجود داشته است که اولی، طالقان خراسان است و دومی، طالقان قزوین یا طالقان ری است و سومی، طالقان جی (بر وزن طالقان ری) است که از نظر ساختمان لغوی تبدیل به طالخونچه شده است و کلمه طالقان به معنی ده یا شهر پردرخت عموماً و ده یا شهر پر از درخت سپیدار خصوصاً باشد و طالخونچه درنظرگاه اول در چند سال پیش چنین جایی بود.

محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی صاحب کتاب «نصف جهان فی التعریف اصفهان» اسم این محل را (تالی خونی) آورده و ضمن توصیف شرایط اقلیمی به نوعی خربزه به نام کریم خانی اشاره دارد و آن را با خربزه گرگاب اصفهان به لحاظ کیفی برابر دانسته است.

در لغت نامه دهخدا آمده است که خانه‏های این آبادی بیشتر به صورت قلاع ساخته شده است. ساختمان این ده که اکنون به صورت شهر درآمده، حاکی از آن است که اولاً پیدایش آن تدریجی بوده. ثانیاً، شباهت‏های زیادی با ساخت شهرهای پیشین ایران دارد. مساجد و خانه‏های این محل از نظر مطالعه ساز و ساخت قابل توجه است، از مسجدی به نام مسجد خیبر یا مسجد طالار خرابه‏ای بیش نمانده است اما همین خرابه یادآور مسجد جامع شهر اصفهان است. پل‏ها و قلعه‏های طالخونچه نشان دهنده عظمت و قدمت شهر است.

طالخونچه محل سکنای تیره‏ای از شرکت‏های یلمه است که قالی‏های آنان در سراسر ایران مشتری‏های فراوان دارد و اصولاً قالی بافی و چاقوسازی و ساخت گیوه‏های معروف اصفهانی و ایجاد صنایع دستی از شغل‏ها و مشغولیات این محل است.

اما آنچه باعث انتساب صاحب بن عباد به این محل شده است یکی اظهارنظر ثعالبی (429 هجری قمری) در کتاب «یتمة‏الدهر» است که ضمن شرح زندگی کافی الکفاة‏ابوالقاسم، اسماعیل بن ابی الحسن عباد بن عباس بن عباد معروف به صاحب وزیر و کاتب رکن الدوله امیر شیعی مذهب آل بویه می‏نویسد «طالقان» که صاحب را بدان نسبت داده‏اند از قرای اصفهان است. دیگر نظر شهر آشوب (480 هجری قمری) در «معالم العلما» است که به همین معنی اشاره دارد.

از دیدگاهی دیگر هم می‏توان چنین حدس زد که ، اگر صاحب بن عباد در طالقان ری هم متولد شده باشد در زمان انتقال به اصفهان از نظر علقه به محیطی همانند مسقط الرأس خود طالقان جی را مورد توجه قرار داده و اقامت در آنجا را بر جای دیگر ترجیح داده است.

جالب توجه این است که در نزدیکی طالخونچه، ده کوچکی به نام اسماعیل طوخان (یاترخان) وجود دارد که گویا محل اختصاصی اقامت صاحب بوده است و طرخان (یاترخان) به معنی رئیس و سرکرده و بزرگوار است. پس این محل به نام اسماعیل بن عبادی است که در آنجا رئیس و سرکرده و بزرگوار بوده است. و جالب توجه تر این است در آن طرف‏ها، ضرب‏المثلی وجود دارد که حاکی از روایت توأم با ظرافتی است و آن ضرب‏المثل این است که می‏گویند:«آینه و اسماعیل طرخان؟» یعنی مگر ممکن است در اسماعیل طرخان آینه پیدا شود و این اشاره‏ای است به این که، شایع بوده است که صاحب بن عباد گفته است من در آینه نگاه نمی‏کنم، زیرا اگر نگاه کنم یک ایرانی در آن می‏بینم! و نشان می‏دهد که این مطلب اولاً از حد یک شایعه تجاوز می‏کند، ثانیاً جای پایی از صاحب بن عباد در این محل را نشان می‏دهد.

من خود یکی از فرزندان این محل هستم و پدر من اهل این محل بود (اما مادرم از اهالی شهر اصفهان بود) پدر من روحانی این محل بود و در مسجدی که اکنون به نام اوست (مسجد الرضا) اقامه نماز می‏کرد و مرجع مذهبی اهالی طالخونچه بود و من تا کلاس ششم ابتدائی در طالخونچه تحصیل کردم و بقیه تحصیلاتم در اصفهان و تهران بوده است، اما در تعطیلات زمان تحصیل، در طالخونچه به سر می‏بردم و اکنون که در اصفهان ساکن هستم، گاهی به آنجا سر می‏زنم و عموزادگان من هم اکنون در آنجا زندگی می‏کنند و ما در آنجا خانه پدری را حفظ کرده‏ایم.

اما در مورد صاحب بن عباد، این بنده حاضرم سهم خود از افتخار همشهری بودن با صاحب بن عباد را به جناب آقای محمد علی جعفریان یا هر کس دیگر که مایل باشد تقدیم کنم و با خیال راحت هر روز در آینه نگاه کنم که یک ایرانی و ان شاءالله مسلمان و شیعه را زیارت کنم. والسلام.

م‏آخذ:

1- یتیمة‏الدهر

2- معالم العلما

3- معجم البلدان

4- نزهة‏القلوب

5- حدود العالم

6- منتهی الادب

7- انساب سمعانی

8- صاحب بن عباد از احمد بهمنیار

9- لغت نامه دهخدا

10- روزنامه ایران

11- روزنامه جام جم

12- فرهنگ جامع نام‏ها و آبادی‏های کهن اصفهان

13- نصف جهان فی التعریف اصفهان